



علی در آینه‌ای دیگر

خوانش یک صفحه از رمان «ناقوس‌ها به صدا درمی آیند» اثر «ابراهیم حسن بیگی»

قرنهاست بزرگان و علمای جهان اسلام در مدح
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سطرها قلم زده و بیت‌ها
سروده‌اند. جای تعجب ندارد، شما هم حتماً بخشی
از این نوشته‌ها و سروده‌ها را خوانده و شنیده‌اید؛
اما اگر کسی از آیینی دیگر، بزرگ‌تر از آن، عالمی از دینی دیگر،
زبان به مدح امیرالمؤمنین علیه السلام، باز کند و آینه‌ای مقابل
شخصیت عظیم او بگیرد، آن وقت قضیه فرق می‌کند
و تصویری که در آینه می‌بینیم، تازه و بدیع است؛
درست مثل اتفاقی که در رمان ابراهیم حسن بیگی افتاده!

ناقوس‌ها به صدا درمی‌آیند

«ناقوس‌ها به صدا درمی‌آیند»، نام کتابی است به قلم نویسنده نام‌آشنای ادبیات کودک و نوجوان کشورمان، ابراهیم حسن‌بیگی. در این کتاب، بایک کشیش مسیحی روس همراه می‌شویم تا از دل یک ماجرای معماگونه و به کمک یک نسخه خطی ۱۷۰۰ ساله، حضرت علی علیه السلام را بشناسیم. داستان در مسکو می‌گذرد و زاویه دید آن، تماشای امام اول شیعیان از دید یک عالم مسیحی است که به نسخ خطی علاقه‌ای وافردارد و همین علاقه پای او را به داستان باز می‌کند.

پس، با نگاه تازه‌ای طرفیم؛ نگاهی که اگرچه در جهان پیشینه مستند دارد، اما در عالم داستان، به‌تازگی رخ داده. در جهان واقع، جرج جرداق‌ها و جبران خلیل جبران‌های مسیحی مقابل عظمت شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام، زبان به تحسین گشوده‌اند، اما در جهان داستان، کمتر کسی از نگاه یک بزرگ مسیحی، علی علیه السلام را روایت کرده.

مشتی نمونه خروار

نگران نباشید! با یک رمان تاریخی سخت‌خوان با کلمات ثقیل و سنگین طرف نیستیم! اتفاقاً با یک کتاب روان با زبانی شیرین و صادق مواجهیم که ما را به شناختی دقیق‌تر از امام‌همامان دعوت می‌کند. برای اینکه خودتان شیرینی این زبان را بچشید، در ادامه صفحه‌ای از کتاب را، مشتی نمونه خروار، بخوانید: «کشیش بعد از شام، در جمع‌کردن میز به ایرینا کمک کرد تا هرچه زودتر به اتاق کارش برود و مطالعه کتاب را پی‌بگیرد؛ اما هنوز پشت میز کارش ننشسته بود که تلفن زنگ خورد. صدای دوستش پروفیسور آستروفسکی را شناخت.

با آرامش روی صندلی نشست و پشتش را به آن تکیه داد. در جواب پروفیسور که پرسیده بود «با گنج بادآورده‌ات چه می‌کنی؟» گفت: «خبرهای خوبی برایت دارم پروفیسور. دیشب بخش‌هایی از آن را خواندم، با اینکه خواندنش برایم سخت بود، اما دارم به خطش عادت می‌کنم. موضوعش یکی از قدیس‌های دین اسلام است؛ شخصی به نام «علی» که مسلمانان لبنان به او «امام علی» می‌گویند. شاید اسمش به گوشت خورده باشد.» پروفیسور گفت: «من در مسائل دینی اطلاعات چندانی ندارم. در دین اسلام فقط محمد را می‌شناسم. حالا این کتاب را خود علی که می‌گویی نوشته است؟»

کشیش جواب داد: «نه! نویسنده‌اش مردی است که هم‌عصر علی بوده و قلم خوبی دارد. با یکی از دوستان نویسنده‌ام در لبنان تماس گرفتم، او چند عنوان کتاب درباره علی نوشته است. قرار است به من کمک کند تا کتاب‌های مرتبط با آن را مطالعه کنم.»

پروفسور پرسید: «این دوستت که می‌گویی مسلمان است لابد!» کشیش گفت: «جالب است بدانی که او یک نویسنده و متفکر مشهور مسیحی است. می‌گفت علی یکی از مردان بزرگ تاریخ ماست. او را به عیسی مسیح تشبیه می‌کرد، اما نکته جالب‌تر اینکه علی کتابی دارد به نام نهج البلاغه.

من این کتاب را در بیروت دیده بودم، اما هرگز رغبتی به مطالعه آن نداشتم. دوستم می‌گفت نهج البلاغه تنها کتابی است که با مطالعه آن می‌توانی علی را آنچنان که هست بشناسی.» پروفیسور گفت: «حالا چه اصراری است که علی را بشناسی؟ همین که چنین کتابی دستت رسیده کافی است. خودت را خسته نکن.» کشیش گفت: «درست می‌گویی پروفیسور. میل من بیشتر به جمع‌آوری نسخه خطی است تا مطالعه و پژوهش در موضوع آن‌ها، اما این کتاب با بقیه فرق می‌کند.»

پروفسور گفت: «بله، می‌فهمم. روشنت را قبول دارم
و توصیه می‌کنم کتاب را با دقت بخوانی. خود من از
خواندن نسخه خطی، بیشتر از نگهداری‌اش لذت می‌برم.»
کشیش گفت: «اگر یک دستگاه اسکنر در منزل
داشتم، همه صفحات آن را برایت اسکن می‌کردم.
دوست دارم تو هم آن را بخوانی.» پروفسور گفت:
«فعالاً چنین کاری نکن؛ دستگاه‌های اسکنر معمولی
ممکن است به کتاب آسیب برساند.»

بعدها یک روز کتاب را با خودت به انستیتوی نسخ خطی
بیاور، ما اینجا دستگاہ‌هایی داریم که می‌توانیم
از کتابت میکروفیلم تهیه کنیم. فعلاً وقت را نمی‌گیرم،
برو کتابت را بخوان و هر وقت مشکلی پیش آمد به من
زنگ بزن.» گوش‌ی را که قطع کرد، احساس خوبی به او دست داد.
کتاب روی میزش باز بود. عینکش را برداشت و پیش از
آنکه آن را به چشمش بزند، به ساعت دیواری نگاه کرد.
نیم‌تنه‌اش را به طرف میز خم کرد و شروع کرد به مطالعه.»

